

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Arts&Music&Literary

هنر – موسیقی – ادبی

دپلوم انجنیر خلیل الله معرفی
برلین – دوم جنوری ۲۰۱۴

"مسابقه شاعره"

نفس تتگ است و این را سینه داند غم را عاشق دیرینه داند
مرا یک روز غم یک سال بگذشت ولی این نکته را آئینه داند

یکی از آهنگهای قدیمی کلیوالتی وطن عزیز ما که از حنجره سحر و عذیم النظیر استادان موسیقی وطن و صاحب و واضع مکتب موسیقی معاصر ما – اعنی استاد قاسم مرحوم – به یادگار مانده است، ترانه "زلیخا دارم امشب" است. این نغمه آنقدر جانبخش و روحپرور است، که هر آوازخوان – از خراباتیان کابل گرفته تا شوقیان و خوشخوانان* – آن را کاپی کرده و هرکس به رقم خود آن را میخواند و یا زمزمه و ترنم میکند. اگر از شوقیان و آماتوران و نوگرایان بگذریم و به نواگران خرابات نظر اندازیم، بعد از استاد قاسم افغان، هیچ کس این آهنگ را به زیبایی لایق شأنش نخوانده است، به غیر از استاد موسی قاسمی، که نواسه استاد قاسم است؛ و الحق که لقب استادی بدو میزبید. رسائی اقتفاء نه تنها در کیفیت تقلید عام و تام، بلکه در آواز مردانه و رسای استاد موسی قاسمی فقید، نهفته است، که بسیار شبیه آواز پدرکلان معظمش میباشد. استاد موسی قاسمی ضمن مصاحبه جالبی که حدوداً سی سال پیش با آقای احمد غوث زلمی، ژورنالیست رادیو – تلویزیون وقت افغانستان، کرده است، باریکیهای آوازخوانی این مکتب را شرح میدهد و از بهر مثال دو آهنگ را به سبک پدرکلان نامورش میخواند؛ که یکی همین نغمه "زلیخا دارم امشب" است. لطفاً بدین مصاحبه و خصوصاً دو خواندن نمونه وار او به سبک استاد قاسم، گوش دهید:

<http://www.youtube.com/watch?v=gxdmH3W4kPY>

به فکر این درویش، در بین استادان کلاسیک خوان افغان، بعد از استاد بزرگ سراهنگ، تنها و تنها استاد موسی قاسمی میتواند گردن افرازد و بس!!!



در مرکز این عکس تاریخی و منحصر به فرد، که استاد استادان هنرنمایی میکند، چند نفر ذیل دیده میشوند:

- نفر اول نشسته از طرف راست: یعقوب قاسمی؛ پسانها استاد یعقوب قاسمی
- عقب هرمونیه: رحیم چوچه؛ بعدها استاد رحیم بخش
- طفل خردسال در پیش روی همه، موسی قاسمی؛ پسانها استاد موسی قاسمی



عکس سالم موسی قاسمی کودک، که از کلیپ مصاحبه کاپی کرده ام

دستگاه اینترنتی عرضه صوت و تصویر؛ یعنی "یوتوب" You Tube، بر بسا کسان معلوم است. اگر کسی به کوچه یوتوب گذر کند، هر نوع موسیقی را دران مییابد؛ از جمله آهنگهای جانارای وطنی ما را. و چه جای شکر است که "یوتوب"ی وجود دارد!!! اما یوتوب به جنگلی بی سر و بی پای شباهت دارد، که هر تر و خشکی را در آن میتوان یافت. و یا للعجب که در "یوتوب" چه قدر لقب "استاد" را در پهلوی نام هنرمندان افغان میبینیم. اینقدر "استاد" که دل آدم را از نام "استاد" سیاه میسازد. لقب "استادی" در ظاهر گویا باید حیثیت هنرمند متصف بدین لقب را بالا ببرد، در حالی که در واقعیت امر، اهلیت و صلاحیت هنری بسا هنرمندان و کسان یا مراجعی که بدون احساس مسؤولیت و غیر مسؤولانه لقب "استاد" را به شاخی باد کرده اند، حیثیت کلمه شأندار "استاد" را به زمین میزند.

در یوتوب چکر میزدیم که به آهنگ "زلیخا دارم امشب" ناشناس رسیدیم. ناشناس که برخلاف کارنامه و سرگذشت سیاسی سیاه و مکدر خود، در رسته خوانندگان شوقی جایگاهی دارد، این آهنگ را به سبک جدید خوانده و ابیاتی زیبا را در آن گنجانیده است؛ از جمله همان دوبیتی را که عنوان این مقاله اش ساخته ام. ازین شعر سخت خوشم آمد و خواستم نام شاعرش را بیابم. به "گوگل" Google روی آوردم، که حل مطلب کنم. در حالی که نشانی از شاعر این شعر نیافتم، به وبسایتی به نام "مسابقه مشاعره" رسیدیم. این وبسایت که بدست ایرانیان پدید آمده است، نامی را حمل میکند که در قطی عطار هم نیست و بیائید، این عنوانک را با ترازوی صرف عربی بسنجیم که از آن چه بُور موشه:

"مسابقه" مصدر باب "مفاعله" و در معنای "از هم سبقت گرفتن" است.

"مشاعره" نیز از عین باب و در معنای "بر سبیل سبقت گرفتن، با هم شعر گفتن" و یا "بر سبیل سبقتجویی، با هم شعر خواندن" است.

مصادر عربی بصورت عام و مصادر ثلاثی مزید فیه عربی بالخاصه، هر کدام از خود خواصی دارند و صبغت خاصی از عمل و ارتباطش با فاعل را میرسانند. از بهر مثال:

– ابواب "إفعال" و "تفعیل" جهت متعدی ساختن فعل لازمی به کار میروند.

– مصدر باب "استفعال" عمل یا عملیه ای را از کسی میخواهد (میطلبد)؛ مثلاً:

استمداد = مدد جُستن؛ استرحام = طلب رحم کردن؛ استثمار = ثمر خواستن؛ استخاره = خیر خواستن یا طلب خیر کردن؛ استفسار = تفسیر خواستن یا تفسیر طلب کردن؛ استیذان = اذن یا اجازه خواستن؛ استجواب = جواب طلبیدن؛ استحضار = حضور کسی را خواستن؛ استفراغ = فراغت خواستن؛ استفاده = فائده خواستن؛ استفاضه = فیض جُستن؛ و

به همین صورت باب "مفاعله" هم از خود خاصیت مشخصی دارد، که عبارت است از ابلاغ یا رساندن مشارکت فعل بین چند نفر یا چند طرف؛ مثلاً:

معافه = باهم گردن به گردن شدن (عُنُق معنای گردن را میدهد)؛ معامله = باهم عمل کردن؛
مشارکت = باهم در کاری شرکت کردن؛ مقابله = باهم رو به رو شدن؛ مضایقه = بر همدیگر
ضیق ساختن؛ معاونت = یکدیگر را کمک کردن؛ معاینه = باهم دیدن (عَيْن معنای چشم را میدهد)
؛ مشاهده = باهم شاهد بودن یا باهم شهود کردن؛ مصاحبه = باهم صحبت کردن؛ معاشقه = باهم
عشق ورزیدن؛ مقاتله = یکدیگر را قتل کردن؛ مکالمه = باهم سخن گفتن؛ متارکه = باهم ترک
گفتن؛ و

در سایه خاصیتی که از باب "مفاعله" گرفته میشود و چنان که عرفاً هم مدار اعتبار است،
"مشاعره" دقیقاً در معنای "مسابقه کردن در شعرخواندن" و یا "مسابقه کردن در شعرگفتن"
است. از نگاه منطق صرفی در مصدر "مشاعره"، نوعی "مسابقه بالذات" نهفته است و از همین
رو ضرب کردن این لغت با مصدر اضافی "مسابقه" لهُو است؛ لهُوی قبیح!!!
ترکیب کریم المنظر "مسابقه مشاعره" ترکیباتی مثل "شب لیلۃ القدر"؛ سی سپاره قرآن؛ سنگ
حجر الاسود؛ و ... را تداعی میکنند. جهت توضیح باید گفت که:

– "لیلۃ القدر" معنای "شب قدر" را میدهد و به آوردن "شب اضافی" ضرورت ندارد!!!

– "سپاره" مخفف "سی پاره" است و به "سی" علاوه هرگز نیاز ندارد!!!

– "حجر الاسود" معنای "سنگ سیاه" یا "سیاهسنگ" را دارد و وارد کردن "سنگ" اضافگی
بر آن واقعاً لهُو است!!!

ضمن یکی از مقالات قدیمی که دوازده سیزده سال پیش در جریده "امید" نشر شده بود،
موضوع را بار اول پیش کشیده و برای استدلال "گردکی" آن گفته بودم که:
استعمال ترکیبات "شب لیلۃ القدر" و "سی سپاره قرآن" و "سنگ حجر الاسود" به همان اندازه
غلط است که کسی بگوید:

"عینک چشم" و "نمک شور" و "آب تر" و "نور روشن"؛ و "کور هم میفهمد که دلدۀ شور
است!!!": زیرا:

"عینک" خود برای "چشم" است؛

"آب" خود بخود "تر" است؛

"نمک" به ذات خود "شور" است؛

"نور" بالذات "روشن" است

فکر کنم که عنوان "هشت رَخ نُه گِرد" "مسابقهٔ مشاعره" را باید بر کوهواره لغات غلطی بیفزائیم که در زایشگاه "فرهنگستان زبان" ایران و یا از انبان اشخاص ناوارد آن سامان، دنیا آمده اند. و خدا کند که این لغتِ غلط از نظر وطنداران ما نگذرد، چون ما بیچارگان هراچه غلط و غلط و ناهنجار و مبتذل است، همان را کاپی میفرمائیم!!!!

به دریافتِ من مسکین، ما افغانها در "صراط المستقیم" تقلید از "غلط و مبتذل" قهرمان هستیم؛ یعنی که اندرین عرصه در دنیا جوره نداریم!!!!!!

توضیح:

* - کلمهٔ زیبای "خوشخوان" اصطلاح عامیانهٔ کابلی ست و به کسی اطلاق میگردد، که از روی شوق و گل گل بخواند و انتظار مکافاتی را از کس نداشته باشد. این کلمه ترکیبی ست وصفی، متشکل از "خوش" و "خوان". "خوشخوان" مخفف "خوشخواننده" است؛ یعنی آنکه خوش بخواند و بخوشی خود بخواند. چون آوازِ خوش، شرط اساسی برای خواندنِ خوش است، استاد مرحوم عبدالله افغانی نویس در فرهنگ مشهور خود - لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان - "خوش خوان" را "کسی که آواز خوش دارد"، "خوانندهٔ شوقی" معنی کرده است. صرف نظر ازین که این کلمهٔ ترکیبی را پیوسته بهم و در هیئت "خوشخوان" باید نوشت، این دو معنی، مفهوم کلی اصطلاح "خوشخوان" را در بر نمیگیرند. چون "خوشخوان" کسی ست که خوش میخواند، به خوشی خود میخواند و فقط یگان وقت؛ و قسمی که در بالا نوشتم، گل گل، بدون چشمداشت مادی و محض بخاطر آرایش محفل و انبساط خاطر احباب.

بحیث نمونه های تپیک "خوشخوان"، مرحوم "میرزا نظر" و یا مرحومه "حافظ" را میتوان نام برد. نام "میرزا نظر" مرحوم را بسا کسان شنیده اند، ولی خانم "حافظ" مرحوم را فقط کسانی در کابل کهنه میشناختند که با ایشان در تماس بوده است. این خانم محترم که از نگاه جُنه به "یک مشت پر" شباهت داشت، نامش "مشربه" بود، کورِ مادرزاد بود، با دایره میخواند و بسیار خوش و زیبا میخواند. استاد رشید بینش در کتاب "بارقه های بینش" خود وی را "آپه مشربه" مینویسد، که این نامگذاری نزد من عجیب مینماید؛ زیرا:

"آپه" که کلمهٔ هزارگی و اصلاً در معنای "خواهر" است، در تداول مردم کابل در مفهوم "نوکر" و "خدمتگار" استعمال میگردد. به خاطر همین بارِ منفی کلمهٔ "آپه"، آن زن معزّر را "آپه" نامیدن، دور از تأمل و انصاف است. از طرف دگر بردن نام یک انسان کلانسال و محترم با فرهنگ احترامگزار ما دمساز نیست. از همین سبب ترکیب "آپه مشربه" به دو دلیل نزد من

مردود است. شاید هم که "حافظ مرحوم" را در خاندان استا بینش همین طور به نام "آپه مشربه" یاد میکرده اند!!!

"میرمن مشربه" را مردم کابل بخاطر نابینا بودنش، به نام "حافظ" یاد میکردند. "حافظ" مرحوم که اصلاً از ولایت وردگ بوده و در زمان امیر عبدالرحمان، کور بدنیا آمده بود، از خُردی در کابل توطن گزید و در شهر کهنه کابل با بسا فامیله‌ها محشور گشت. انسانی بو با خُلق کریم و صحبت خوش. به دری و پشتو و اردو میخواند و دایره زدن او را کس نداشت. از همین سبب همه دوستش داشتند و باصطلاح "خواستنخواه" وی بودند. امید فُرصتی بیابم، تا در مورد این خانم هنرمند، که اصطلاح خوشنمای "خوشخوان" بدو واقعاً میزیبید و میزیبد، مفصّل بنویسم.